

سلطان علی کشتمند؛ زندان دیده "فراموشکار"

(2)

"نام گیرک"

در صفحه 421 کتاب چنین می خوانیم: "اصلاً از زمان های قدیم در افغانستان میگفتند که نام گیرک او را برده است و حکومتها پیوسته فهرست هائی از کسانی را که باید سر به نیست شوند، در دست داشتند و بالترتیب از این و آن نام میبردند و آنانرا بقتل میرساندند یا حواله سیاه چالها میکردند. حفیظ الله امین از نخستین روزهای حاکمیت خلیها، فهرستهای کشتار شخصیتها و فعالین سیاسی، ملی و اجتماعی اعم از پرچمی ها و غیر حزبیهای آگاه را بخصوص در عرصه نظامی تهیه شده در دست داشت و بر طبق آن متدرجاً و خود سرانه ایشان را از میان برمیداشت. من و دوستان نزدیک هنگامیکه اطلاع مییافتیم که کسانی وجود ندارند میگفتیم: نام گیرک آنان را برده است!"

شکی نیست که تعداد بسیاری از فعالین سیاسی در دوره تره کی – امین از بین برده شدند؛ ولی دیگرانی که از دم تیغ آن ها جان به سلامت بردند، و لیست های شان به وسیله پرچمی ها تهیه می گردید، به وسیله نام گیرک های "خاد" در دوره یی زندانی و از بین برده شدند که آقای سلطان علی کشتمند شخص دوم قدرت دولتی و عضو دفتر سیاسی حزب بود. مگر در آن زمان آقای صدراعظم از گپرو گرفت مردم به وسیله آن نام گیرک های "خاد" اطلاع نداشت؟ مگر از سیاهچال های خاد، که در چند متری دفتر کارش موقعیت داشت، بی اطلاع بود؟ مگر در جلسات کمیته مرکزی حزب و یا شورای انقلابی، لیست کسانی که باید سر به نیست می شدند، قرائت نمی گردید؟ مگر در مقام رییس شورای وزیران، از آن موج دستگیری ها و اعدام ها بی اطلاع بود؟ مگر فریاد ده ها هزار زندانی در زندان پلچرخ کابل، جایی که سلطان علی کشتمند به خوبی با آن

آشناست، زره بی هم در او تاثیر ایجاد نمی کرد؟ او نمی تواند به این سوالات جواب منفی و یا مثبت بدهد، زیرا در هر دو صورت سند محکومیت خویش را امضا می کند، مشت اش باز می گردد و دیگر برای دروغ بافی ها و لاف زنی هایش جایی باقی نمی ماند. او درین موارد به خاموشی پناه می برد تا اگر بتواند افراد ناآگاه از مسایل و اوضاع افغانستان را به دام بیاندازد. برای پنهان کردن ترسش عقب الفاضی مخفی می شود که فرسنگ ها از نیاز تاریخ نگاری و خاطره نویسی فاصله دارد.

در وصف حالت کشتمند، چه کلماتی بهتر از نوشته خودش که در صفحه 422 آن خاطرات می نگارد: "...اکنون دیگر کافی بود آنها را شناخته باشم که بخاطر جاه طلبیهای خویش به هرچیز و به همه کس میتوانستند بد کنند! میدیدم که چگونه قدرت، برخی انسانهارا نابینا و ناشنوا، بیگانه و فریفته میسازد که نمیتوانند حقایق و واقعیتها را ببینند! بخاطرم میامد که تشنگی دست یافتن به قدرت، چقدر وحشتناک است! میدیدم، آن رهبران سیاسی که به قدرت دلبستگی بیش از حد پیدا مینمایند بسادگی هرخانه و کاشانه ایرا به آتش بکشند و خونهای پاک انسان های آرزومند را بر زمین بریزند! **ظالمانه تر از همه اینکه، قدرت طلبان غالباً اعمال ضد انسانی خویش را تحت پوشش خدمت به انسان، خدمت ب مردم، بخاطر سعادت و رفاه خلق و زیر نام دفاع از انقلاب، دموکراسی، ترقی و صلح انجام میدهند!**"

آقای سلطان علی کشتمند! خوب است که این صحبت ها را در یک میتینگ نکرده اید ورنه شلیک خنده حضار شما را می گشت. پهلوی هم قرار دادن چند کلمه و ساختن یک جمله زیبا از آن چقدر ساده و خوب است، هیچ خرجی هم روی دست شما نمی گذارد؛ و در خواننده حس ترحم به شما را بر میانگیزد. وقتی خود شما شکنجه می شدید چنان بود که می نویسید، ولی وقتی هزاران هموطن من و تو به وسیله خادیست ها شکنجه می شدند، خدمت به انسان، خدمت به مردم، به خاطر سعادت و رفاه خلق و به دفاع از دموکراسی، ترقی و صلح بود؟! وقتی اسدالله سروری، اسدالله امین، سید داوودتلون، عزیز اکبری، جان محمد تورن، سکرتر دفتر نورمحمد تره کی و غلام جیلانی و دیگرانی که شما را شکنجه می کردند، به گفته خود شما، "دراکولاه" بودند، مگر رفقای شما که من و

هزاران زندانی دیگر را شکنجه کردند، فرشته گان صلح و انسانیت بودند؟! روس ها هم بخاطر خدمت به مردم هر روز نان و حلوا تقسیم می کردند و برای سعادت و رفاه خلق از انقلاب، دموکراسی، ترقی و صلح دفاع می کردند!؟

من کاملاً با آقای سلطان علی کشتمند موافقم که تشنگی دست یافتن به قدرت، چقدر وحشتناک است و رهبران سیاسی که به قدرت دلبستگی بیش از حد پیدا می نمایند به سادگی هرخانه و کاشانه ایرا به آتش می کشند و خون های پاک انسان های آرزومند را بر زمین می ریزند. چقدر قدرت، برخی انسان را نابینا و ناشنوا، بیگانه و فریفته می سازد که نمی توانند حقایق و واقعیت ها را ببینند. ورنه، مانند همه مردم، آقای کشتمند هم می دید که وظایف "نام گیرک" ها در زمان حاکمیت شان خاتمه نپذیرفت. بلکه در ابعاد به مراتب وسیعتر و وحشیانه تری ادامه یافت و به سادگی هر خانه و کاشانه یی به آتش کشیده می شد و خون های پاک انسان های آرزومند بر زمین می ریخت. اما، دیگر برای دیدن آن چشمش بینا نبود. زیرا در رأس آن نام گیرک ها رفقای حزبی شان قرار داشت و جنایت های شان خدمت به انسان و انسانیت به حساب میامد و القاب و مدال قهرمانی به سینه شان میاویختند. آقای کشتمند چنان در پوسته قدرت دولتی و حزبی و بیگانه پرستی روس غرق بود که بدبختی هایی که بالای مردم تحمیل می شد، چشمش نمی دید و گوشش نمی شنید. نشه قدرت تا حال که حال است هنوز از سرتان نپریده. هنوز هم جرأت بیان حقایق را ندارد. چه خوب بود اگر به جای این خاطره نویسی، سری هم به گریبان خویش فرو می برد. چند تا هم از آن هزاران حقایق و واقعیت هایی را می گفت که حاصلات شومش را تا به امروز درو می کنیم. چه خوب بود اگر چند قدم عملی در آن زمان برمی داشت و مانع گیروگرفت های نام گیرک های "خاد" می شد و یا جلو اعدام مخالفین سیاسی خویش را می گرفت که ما نیز اکنون از خدمات شان یادآوری می کردیم و آن خانواده هایی که عزیزان شان در وقت حاکمیت شان به چوبه های اعدام سپرده شدند، نیزمدیون احسان شان می بودند و در وصف شان می گفتند و می نوشتند. اما چنان غرق در خودخواهی بود که اگرهم همان حفیظ الله امینی را که جلاد می خواند

مقام وزارت را از نزدش نمی گرفت، برایش هورا می کشید و به فرمانش هزاران خانه را ویران می کرد که کرد.

بکاربرد کلمات خدمت به مردم، دموکراسی، آزادی، رفاه خلق، انقلاب، صلح و ترقی به وسیله کسانی که در هر روزی از چهارده سال حاکمیت شان عدم اعتقاد خود را به آن ها ثابت ساخته اند، خیلی مضحک به نظر می رسد و بیشتر به گفتن فکاهی شباهت دارد تا به اعتقاد گوینده.

قاتل اصلی کیست؟

در صفحه 463 کتاب چنین می خوانیم: "در شرایطی که بشیوه غیر اخلاقی بدون هیچ گناهی مرا بازداشت کردند و در زندان افگندند، آنهمه اهانت و شکنجه را که بر من روا داشتند، آنهمه اتهامات و نارواها را که بر من وارد کردند، از خود میترسیدم که مبادا روح و ذهن آلوده به گناه کینه ورزی و انتقامجویی گردد. زیرا در چنین حالات میتواند انسان دستخوش وسوسه ها گردد و آتش انتقام در وجود او زبانه کشد. من بنحو آگاهانه در برابر اینگونه تصورات در ذهن و روان خود مبارزه کردم و با خود تعهد بستم که هرگاه زنده بمانم در تحت هرگونه شرایطی هیچ انسانی و هیچ موجودی از دست من نباید آزار و زیان ببیند و هرگز متوسل به خشونت و شدت عمل نشوم. خوشبختانه همینطور هم شد و زنده ماندم و به هیچ بنده خدا عملاً کوچکترین ضرری نرساندم."!

آقای کشتمند طنزهایی را تکرار می کند که مردم بارها شنیده اند و دیگر کسی را نمی خنداند. همه مسئولین "حزب واحد دموکراتیک خلق" بی گناه اند و عملاً" به هیچ بنده خدا ضرری نرسانیده و هرگز به خشونت و شدت عمل متوسل نشده اند! صدها هزار شهید، ملیون ها مهاجر، شهرها و دهات ویران، همه و همه آفات طبیعی بوده اند! آنانی هم که در زندان های حزب از بین رفته اند، خودکشی کرده اند! چه کسی می تواند بپذیرد، که در یک چنین ابعاد وسیعی از جنایت، صدراعظم کشور بی تقصیر باشد و دستی در خشونت و شدت عمل نداشته باشد!؟

اما، می‌خواهم سوالاتی را از آقای کشتمند مطرح سازم: چقدر مخالف گیروگرفت به وسیله نام‌گیرک‌های خاد و مخالف اعدام‌های دگر اندیش بوده‌اید؟ مگر زمانی که لیست دگراندیشان محکومین به اعدام در شورای انقلابی دوره نخست وزیری شما قرائت می‌شد، شما اولین فردی نبودید که دست تان در تائید آن بالا می‌رفت؟ چقدر جلو کسانی را گرفته‌اید که "عملا" به مردم ضرر" می‌رسانیدند؟ چند نفر از آن‌هایی را که از "خشونت و شدت عمل" بالای مردم کار می‌گرفتند از وظیفه سبکدوش کرده و یا به سزای اعمال‌شان رسانیده‌اید؟ این‌ها سوالاتی‌اند که اگر آقای کشتمند واقعا" و "عملا" هیچ ضرری به هیچ بنده خدا" نرسانیده باید جواب می‌گفت تا ادعای بی‌پایه‌اش زمینه پذیرش می‌یافت. زیرا او کارمند پائین‌رتبه یک اداره دولتی و یا یک عضو ساده حزب نبود که دارای هیچ‌گونه صلاحیتی نبوده باشد. در بالاترین مقام حکومتی و بالاترین مدارج حزب قرار داشت که با یک امضای دستورش صدها انسان بی‌کناه از زندان‌رها می‌شد و صدها خانواده از دربدری و بربادی نجات می‌یافت. اگر جواب آقای کشتمند این باشد که او نمی‌توانسته جلو دیگران را بگیرد، می‌توانست آن‌ها را همراهی نکند. آدم وقتی نتواند جلو وقوع جنایت و جنایتکار را بگیرد، از همراهی و دوش بدوش رفتن با آن‌ها خود داری می‌ورزد. ولی آقای کشتمند که همواره یک سر جوال را در دست داشته و در تمام جنایات حزب و دولت نقش پایش مشهود است، حالا می‌گوید "مسئولیت فردی است و از لحاظ حقوقی نمی‌تواند مسئولیت جمعی وجود داشته باشد". اما او "فراموش" می‌کند که عضو دفتر سیاسی حزب بوده است. دفتر سیاسی حزب یعنی مغز متفکر، هدایت‌کننده و تصمیم‌گیرنده. آقای کشتمند و رفقا که با اصول "سانترالیسم دموکراتیک" حزب را رهبری و هدایت می‌کردند، منحیث مغزهای متفکر آن، چه رهنمود‌هایی به ارگان‌های پائینی حزب صادر می‌کردند؟ چرا جلو ویران شدن خانه‌های مردم و نیست و نابود کردن مخالفین سیاسی گرفته نمی‌شد؟ و صدها چرای دیگر... و همه می‌دانند که از لحاظ حقوقی، مسئولین درجه اول دولت تنها برای آن‌چه که انجام می‌دهند زیر سوال نمی‌روند؛ بلکه برای آن‌چه که انجام نداده‌اند هم مورد سوال و محاکمه قرار می‌گیرند. زیرا آن‌ها مسئولیت و قدرت انجام صدها کاری را دارند که باید

انجام بدهند؛ مخصوصاً مواردی که مستقیماً با امنیت اجتماعی و جمعی مردم مربوط می شود.

برای این که به خواننده تصویر بهتری از موضوع ارائه شده باشد چند پرسش دیگر را نیز مطرح می نمایم. در تاریخ چند تا صدراعظم و یا رئیس جمهور را سراغ داریم که به دست خود مخالفین شان را شکنجه کرده و یا شخصاً آنان را به قتل رسانیده باشند؟ هیتلر، موسولینی، پولپوت، جنرال پینوشه و ده ها رئیس جمهور و نخست وزیر را در تاریخ می توان نام برد که شخصاً کسی را به قتل نرسانیده و شکنجه نکرده اند؛ زیرا مقام و موقف شان ایجاب نمی کرد. هیچ کسی در مورد خونریز بودن رژیم هایی که آنان در رأسش بودند شک و شبهه ندارد. اما، احدی ادعا نمی کند که آنان موسیچه های بی آزار بودند و "عملاً" هیچ ضرری به هیچ بنده خدا" نرسانیده اند. اگر آن ها شخصاً" به این کار مبادرت می ورزیدند پس وظیفه نیروهای امنیتی، اطلاعاتی شان چه بود؟ این که آقای کشتمند شخصاً کسی را شکنجه نکرده و یا به قتل نرسانیده، افتخاری برایش بار نمی آورد. موقف و مقامش اجازه نمی داد که درین موارد شخصاً" سهم بگیرد. اما اگر نقش مستنطق خاد را می داشت، به یقین که از شکنجه هم دریغ نمی کرد و اگر عضو جوخه اعدام می بود به سادگی ماشه تفنگ را هم روی زندانی دست بسته می کشید. مانند همان هایی که واقعا" این کار را کردند. زیرا کشتمند و رفقا و دیگر نیروهای خادیست، سرکوب و نیست و نابود کردن افراد و شخصیت های "ضدانقلاب!" را جزء وظایف خویش و در دفاع از آزادی و دموکراسی می دانستند. چه با سهم گیری مستقیم و چه با سهم گیری غیر مستقیم و چه با خاموشی تائید آمیز. هیچ انسان آزاده و دارای وجدان این سرزمین وی را بی گناه و بی تقصیر نمی داند.

قاتل اصلی کیست؟ جلادی که به روی زندانی آتش می گشاید و یا حلقه طناب را به گردنش می اندازد و یا فرمانداری که امر به گشودن آتش می دهد؟ و یا در بهترین حالت، مهر سکوت تائید آمیز بر لب می زند. اگر جواب این باشد که قاتل اصلی همان کسی است که به روی زندانی آتش می گشاید، با قید این مطلب که آن شخص نیز بی گناه نیست، پس باید پذیرفته شود که حفیظ الله امین نیز قاتل نبود. زیرا نشنیده ایم کسی به وسیله او

شکنجه شده و یا به قتل رسیده باشد. اما لیست دوازده هزار زندانی که در بیدادگاه های حزب به قتل رسیده بودند، که در دوره های بعدی نیز ادامه داده شد، نشان میداد که رژیم کودتا پتانسیل و ظرفیت هر گونه جنایتی را داراست. چه تفاوتی بین حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان، در قبل از شش جدی 1358 و بعد از آن، موجود بود که زمینه های لاف زنی و سرهم بندی کتاب خاطرات سلطان علی کشتمند را فراهم ساخته است. اگر تفاوتی بوده است، برای پرچمی ها بوده که به قدرت دولتی دست یافتند. برای مردم جز تشدید حملات دولت و روس ها، تشدید بمباردمان قریه جات و روستاها، مهاجرت های بیشتر به کشورهای همسایه، تشدید اختناق سیاسی، بگیروبیند های بی حد و حصر به وسیله "نام گیرک" های "خاد" و زندانی شدن هزاران فرزند این مرزوبوم و تشدید اعدام مخالفین سیاسی و صدها مصیبت دیگر، ارمغان دیگری نیاورد. باز، اگر بپذیریم که آقای کشتمند عملاً کوچک ترین ضرری به هیچ بنده خدا نرسانیده، این همه مردمی که متضرر شده اند، چه کسی مسئول و مقصر است و چرا عاملین آن را معرفی نکرده؟ مگر حفیظ الله امین، که آن همه از جنایت او می نویسد، شخصاً به شکنجه اش مبادرت ورزیده بود؟ امین و دیگر کسانی که مانند آقای کشتمند در اهرم قدرت قرار داشتند، دستور شکنجه و اعدام صادر می کردند. افزون بر آن، چه کسی باید جلو اعدام های فراقانونی، در دوره حاکمیت حزب را، می گرفت. آیا آقای کشتمند به عنوان صدراعظم کشور مسئولیتی هم در قبال مردم احساس می کرد؟

تجربه نشان داده است که دولت های مستبد یا هیچ گاهی مسئولیت فجایع ضد انسانی و قتل در شکنجه گاه های خود را نپذیرفته اند؛ و یا با "عشق به میهن" دست به جنایت زده اند. پولپوت، رهبر "خمرهای سرخ" که در زمان حاکمیتش در کامبوج ده ها هزار نفر به قتل رسید، در دادگاه اظهارپشیمانی نکرد و آن قتل ها را خدمت به بشریت می دانست. جنرال پینوشه، رئیس جمهور سابق شیلی، یکی از خونریز ترین چهره های تاریخ معاصر، که هیچ کسی منکر جنایاتش نیست، در بیانیه یی به مناسبت نود و یکمین سال تولدش گفت که: "امروز، درحالی که عمرم به شماره افتاده، می خواهم ابهامی باقی نگذارم که از هیچ کس کینه یی به دل ندارم و بالاتر از هر چیز به کشورعشق می

ورزم". اما حزب دموکراتیک خلق افغانستان روی جنرال پینوشه و پولپوت را شست. اگر آقای کشتمند نیز منکر اعدام ها در دوره ریاستش بر شورای وزیران است، هر زندان دیده حاضر است لیست قتل صدها زندانی سیاسی در زندان ها را با شهرت مکمل، در اختیار شان قرار دهند. مگر آن قتل ها برای ترقی و پیشرفت مملکت و در دفاع از مردم و دموکراسی بود؟!!

اعتراف شرافتمندانه به اشتباهات و جنایات، بهتر از توجیه آن هاست. دفاع از جنایت و یا سکوت تایید آمیز، خود جنایت دیگر است. ریختن خون انسان های دگراندیش، نمی تواند با هیچ دلیلی توجیه پذیر باشد. آقای سلطان علی کشتمند در موقف و مقامی نبود که حرفش شنونده نداشت، او اگر نمی توانست جلو موج گرفتاری های حق و ناحق مردم به وسیله نام گیرک های "خاد" را بگیرد، لااقل، منحنیت زندان دیده و شکنجه شده، جلو بکاربرد شکنجه هایی را می گرفت که به وسیله رفقای هم‌رزم شان بکار برده می شد که خودشان نیز از آن بی نصیب نمانده و خوب می داند که چقدر دردآور است. یاد آوری از آن روزهای بد و وحشتناک آینه یی است که نه تنها به وسیله من، بلکه به وسیله هزاران زندانی دیگر که در دوره اقتدار آقای کشتمند شکنجه شده اند، در برابر شان قرار می گیرد. نمی دانم گاهی هم در برابر آن آینه قرار گرفته اند؟

ادامه دارد

